

سیر و سیاحت در ترکستان و ایران

سید محمدعلی جمالزاده



قسمت دهم

باز بعضی از کارهای گاستایگر در ایران

و باتنگه هائی که مدام عمیقتر و باریکتر میگردد در جنگیم و باید با صخره هائی که بطور عمودی در جلو ما سینه سپر کرده اند دست و پنجه نرم کنیم تا بتوانیم قدم به قدم به جلو برویم، در زیر پای مادره های تازیکی واقع است که هیاهوی غلظیدن آب در آن وهشتناک به گوش میرسد و جنگلهای تیره و تار در مقابل چشم ما برده ها کشیده است... در چنین جاهائی دیگر جرات سوار شدن بر اسب ندارم و مجبورم که با پای پیاده حرکت نمایم و به جلو زده نمیب بروم. گاهی راه چنان تنگ و سنگلاخ است که نه امکان جلو رفتن هست و نه جرات

و لشکری ساخت و پرداخت. این راه از میان چندین کوه و دره و جنگل و در قسمت نهائی بطول ۱۵ کیلومتر از تنگه معروف «هزار» میگذرد (۴). برای انجام چنین کاری ۱۶۰۰ کارگر مجرب و یکصد راس قاطر و مقدار هنگفتی اسباب و ابزار و ادوات کار و آذوقه و مخصوصا آب آشامیدنی لازم بود و همت و دانائی گاستایگر تمام آنچه را ضرورت داشت تدارک دید و گذشته از آن برای ترکانیدن و شکافتن سنگهائی که تبر از عهد آذ بر نمی آمد ۲۴۵ تن باروت لازم بود که آنرا نیز رفیق تیرولی ما فراهم ساخت. آشکار است که چنین کاری با مخاطرات صعب همراه است و گاستایگر در همان اوقات در ضمن نامه ای به اطریش چنین نوشته بود:

در سال ۱۸۶۶ میلادی (۱۱۴۱ سال پیش از این) اولین بار دولت اطریش در ایران ایجاد فونولگری نمود (۱) و معلوم است که رفیق خودمان آلبرت فون گاستایگر اولین فونول مملکت خود در ایران منصوب گردید. بخصوص که وی چهار سال پیش از آن تاریخ بانسان اطریشی صلیب سواران فرانس ژوزف مفتخر گردیده بود.

باید دانست که شاهکار گاستایگر در ایران تا آن تاریخ همانا ساختن جاده مارندران بود که دوست سالی پیش از آن در دوره سلطنت شاه عباس بزرگ ساخته شده ولی برور ایام و سنوات بکلی خراب و متروک و از کار افتاده بود و گاستایگر از نو آنرا هم برای رفت و آمد معمولی و هم برای عملیات نظامی



گاستایگرخان در لباس نظامی ایران (سرتیپ یا امیر لشکر)

بوده و در تمام آن مدت لاینقطع مشغول کار بوده است و هر کاری را بخوبی انجام داده و از عهد برآمده بوده است. در شرح حال او میخوانیم که مدخ و ثنای بسیار نثارش کردند ولی حقوق تقاعدی که باو میدادند کفاف مخارج او را نمیداد و از این لحاظ در زحمت بود. پس اندازیهای ایرانش را در طول سنوات برای کسان و بستگان تهیدستش به اتریش فرستاده بود و لذا در سال ۱۸۷۸ یعنی سه سالی پس از عزیمت از ایران از نو به همان مملکت برگشت اما افسوس که پس از بازده روز دچار زخم ساسهای خطرناک آن سرزمین گردیده بتری شد. خوشبختانه مرض مهلك نبود و پس از مدتی شفا یافت و باز کفای السابق باهمان شورو پشت کار مشغول گردید. کار مهمی که در آن اوقات انجام داد قراردادی بود بین دولت اتریش و ایران دایر باینکه اتریش بمنظور تشکیلات نظامی ایران ۱۴۰۰۰۰ فنشک و مقداری اسلحه بایران خواهد فرستاد و دولت اتریش در ازای خدمتیکه گاستایگر در این مورد انجام داده بود باو عنوان «فرایهر»

ساخته شود تا این راه بسیار سخت و غیر قابل عبور را برای تردد حاضر سازد. وقتی راه تمام شد گاستایگر بمقام میرمنجی نایل گردید و به لقب «خان» ملقب گردید. باید دانست که تا آن تاریخ احدی از بیگانگان غیر ایرانی بچنین عنوان و مقامی نایل نگردیده بودند. در سال ۱۸۶۹ میلادی گاستایگر از نو به تدریس در مدرسه نظامی ایران منصوب گردید و در همان موقع نقشه ای را که برای ساختن خط آهن تهران به هندوستان با عنوان «ولت باهن» یعنی «خط آهن جهانی» و همچنین نقشه دیگری برای خط آهن دیگری از تهران به خلیج فارس تهیه و تقدیم نمود. از اینها گلشته پیشنهادهای دیگری هم دایر بر اصلاح امور معادن و آبیاری صحراهای لم یزرع و اسکان عشایر تقدیم دولت ایران گردید. چیزی که هست خط آهن تهران به تبریز بعدها در سال ۱۹۴۰ میلادی یعنی ۷۰ سال پس از پیشنهاد گاستایگر خان عملی شد.

گاستایگر خان در سال ۱۸۷۴ میلادی نخستین بار به وطن خود اتریش مراجعت نمود و از اینقرار ۱۴ سال تمام ساکن خاک ایران

برگشتن و در چنین تنگهها و گذرگاه های مخوف مسئولیت کاروان فعله و عمله نیز بعهده من است. يك روز که دیگر واقعا راه پیش و پس را دیگر به هیچ وجه نمیدانستیم ناگهان صدای زنگ قاطر بگوشمان رسید. باور کردنی نبود و سحر و اعجاز بنظر میآمد. طولی نکشید که مردی را دیدیم که با در راس قاطر در اندک فاصله ای در حرکت است و ما در آن لحظه در جانی سرگردان مانده بودیم که يك وجب زمین هموار برای پای نعل دار قاطری وجود نداشت. ما خود را در مقابل مشکلی میدیدیم که در سرتاسر کره ارضی برای آن راه حلی دیده نمیشد و کاملاً مرگ را بپشت خود میدیدیم و دیگر جای چون و چرائی باقی نمانده بود و قتها پای توکل و عمل در میان بود و جای کشتی و مصاف با سرنوشت بود و یا جای من و یا جای تو و این مرد دهقان و دو قاطرش هم قوز بالا قوز گردیده راه رفت و بر گشت را کاملاً مسدود داشته بود. چاره ای نبود جز اینکه به وسیله ای هست این دو حیوان زبان بسته را از میان برداریم تا شاید راه نجاتی پیدا شود. از اطرافیانم پرسیدم که بعقیده شما این دو قاطر چه قیمتی دارند. گفتند ۳۰ تومان (معادل با ۱۵۰ گولدن اتریشی) قوت دادم که همان شب این مبلغ را به صاحب دو قاطر پردازم و فرمان دادم که دو قاطر را از آن بالا بطرف دره و تنگه سرازیر کنند و صاحب قاطر ها وقتی دید چاره ای نیست و جان آن همه آدم در میان است خودش دو قاطر که باطابی بهم بسته شده بودند هل داد و در دره انداخت و قاطرها ناپدید گردیدند. ساختن جاده در ۶ ماه ژوئن ۱۸۶۵

پایان رسید و با تشریفات بسیار افتتاح یافت گاستایگر از طرف ناصرالدین شاه بدرجه سرتیپی سرافراز و نشان نظامی شیر و خورشید درجه اول الماس نشان و نیز به عنوان «مقرب الخاقان» سرافراز گردید چیزی که هست در آن موقع هنوز جاده نامبرده کاملاً پایان نرسیده بود. و قسمتی از ساختمان گردنه هزار چم، هنوز محتاج کار و اصلاح بود. انجام این کار باز هفت ماه تمام طول کشید و باز ۳۰۰ تن باروت بمصرف رسید و چند تن از کارگران را نیز به هلاکت رسانید که در حقیقت قربانی راه شدند. لازم بود ۲۷ بل باز

یعنی «آزاد مرد» اعطا نمود .

سرتیپ گاستایگر خان در ماه اکتبر سال ۱۸۸۰ یعنی باز سه سال پس از مراجعتش به ایران از طرف ناصرالدین شاه ماموریت یافت که برای رسیدگی بامور سرحدی در کردستان و نواحی دور افتاده دیگر خاک ایران بدان سامان مسافرت نماید. در همان موقع بود که حصار و قلعه کهنه شهر بم را ساخت و برای استحکامات نظامی ریگان (۳) و آبادی قطعات دیگر از آن صفحات و بمنظور ساختن سدی بر رودخانه بمپور و بنای استحکامات لازم برای فیره (۴) و چاش و جالک نقشه‌هایی کشیده و عرضه داشت .

اکنون گاستایگر خان در خاک ایران بماموریت مهم دیگری سرافراز گردید یعنی در سال ۱۸۸۶ میلادی (یعنی در بیستمین سال اقامتش در ایران) ماموریت یافت که به مشهد برود و برای اتصال این شهر به عشق آباد (مرکز ماوراء خزری ایالت دورسی ترکستان) نقشه‌ای تهیه نماید تا راهی بسازند .

زمستان بسیار سردی بود و برف دنیا را گرفته بون ولی گاستایگر براه افتاد و مقصودش این بود که از آن سوی مشهد تا سرحد افغانستان اوضاع و احوال نظامی و سوق الجیشی و اقتصادی و کشاورزی و سرحدی را بررسی نموده گزارش مفصلی تهیه نماید . افسوس که اوضاع خراب مالیه ایران و رقابتها و مخالفت های ناشی و پنهانی که فیما بین درباریان و مقربان پادشاه بود نگذاشت که کسی به سخنان گاستایگر گوش بدهد و نقشه‌ها نقش بر آب گردید و غرضانی کار خود را کرد و کاری از پیش نرفت .

گاستایگر مایوس نگردید و همه راندمه و نشنیده گرفت و دنباله کارهای خود را گرفته اعتنا به آنچه مستقیماً مربوط باو نبودند داشت . هفت هشت سالی از آن تاریخ گذشته بود که روزی در سال ۱۸۸۷ میلادی (یعنی ۲۷ سال پس از آنکه گاستایگر از وطن خود اتریش راه ایران را پیش گرفته بود) در حالی که در کوهستان ایران سرگرم کار خود بود با برف و یخبندان سختی دست بگریبان گردید و برف و بوران چادرش را از میان برد و خود او در زیر برف مدفون گردید و يك شب تمام بهمان حال در زیر برف ماند تا او را بی خبر از خود از زیر برف بیرون آوردند و يك نفر پزشك انگلیسی با وسایل فنی توانست او را از مرك حتمی خلاصی ببخشد .

کار سرتیپ استایگر خان رفته رفته در ایران بالا گرفته مورد توجه مخصوص ناصرالدین شاه گردیده بود . بازار غرضرانی و حسادت و سعایت و تهمت و افترا که در تمام



حواشی:

۱ - موزر در کتاب خود نوشته است که پس از پایان مسافرت دوز و دراز خود در ترکستان و ایران و معاورت به ژنو اطلاع یافت که دولت آلمان هم اولین بار نماینده سیاسی به ایران فرستاده است. (ج.ز)

۲ - همان راهی است که در همین اواخر (اوایل سال ۱۳۵۷) خراب و مسدود گردید. (ج.ز)

۳ - برمن معلوم نگردید که ریگان در کجا واقع است . امان از نادانی (ج.ز)

۴ - برمن معلوم نگردید که فیره (با حرف اول و حرف سوم مکسور) در کجا واقع است و آیا به همین صورت نوشته میشود. یا نه. باز امان از نادانی (ج.ز)

طول تاریخ مادر این آب و خاک و بخصوص در بازار سلاطین و پادشاهان بازار گرمی داشته بگرمی خود افزود و کار بجائی کشید که پس از سی سال خدمت دولت ایران بامر پادشاه بخدمات این مرد خدمتگزار پایان داد و سرانجام گاستایگر در تاریخ ۲۳ اوت ۱۸۸۸ میلادی یعنی درست پس از ۲۸ سال از ورود او بخاک ایران بهوین برگشت. جوان نیرومند و امیدوار رفته بود و درهم شکسته و بیمار و ضعیف و ناتوان برگشت و طولی نکشید که در روز پنجم ماه ژوئیه از سال ۱۸۹۰ میلادی یعنی دو سالی پس از مراجعت به وطنش وفات نمود. در کتاب «اهالی تیرویل در سرتاسر دنیا» در حق او و وفاتش چنین آمده است:

«پایان عمر يك تن از اهالی تیرویل بود و در سرتاسر تاریخ کشور ما ، احدی رانمی شناسیم که زندگی اش دارای آن همه نشیب و فراز باشد .»

ادامه دارد